**ترجمه عربی تاریخ بیهقی**

**شهیدی، سید جعفر**

دیر زمانی است می‏شندیده استادان رشتهء زبان فارسی دانشگاههای مصر در کار ترجمهء تاریخ‏ مسعودی معروف به(بیهقی)هستند.چندی پیش یکی از دوستان نسخهء چاپ شدهء این کتاب را بامانت بدین بی‏مقدار دادند.فصلی چند از آن را از نظر گذراندم.باید انصاف داد که استاد خشاب در ترجمهء این کتاب نیز،همان سبک متین و محکم و شیوای خود را که سالهاست بدان مأنوس‏ و از آن محفوظم بکار برده‏اند.

استاد خشاب را بر زبان فارسی حقی است،زیرا گذشته از آنکه کار تعلیم ادبیات ما را بعهده دادند در ترجمهء متون فارسی بعربی نیز رنجی بر خود هموار ساخته‏اند.یکی از کارهای‏ این استاد ترجمهء مجمع النوادر نظامی عروضی معروف به(چهار مقاله)است و دیگری کتاب‏ مورد بحث که فاضل محترم آقای صادق نشأت هم در این ترجمه با ایشان همکاری داشته‏اند.

پس از مقایسهء صفحاتی چند چنان بنظر رسید که مترجمان محترم با آنکه کوشش فراون‏ بکار برده و استادی خویش را نشان داده‏اند،در پاره‏ای موارد چنانکه باید دقت نکرده‏اند و البته این موارد گرچه اندک نیست لکن نسبت بحجم کتاب قابل اغماض است،بخصوص که تاریخ‏ بیهقی از امهات ادب فارسی است و استادان فن که عمری را در تدریس متون و ادب این زبان‏ صرف کرده‏اند بدین کتاب با نظر دیگری می‏نگرند.

نگارنده خود را بدین مایه و پایه نمیدانم که در چنین مسائل نظری ابراز دارم،آنهم‏ نظری که بر پایهء انتقاد باشد،اما چون ممکن است مترجمان محترم در صدد برآیند برای بار دوم‏ این کتب را طبع کنند آن موارد را یاد می‏کنم تا اگر قصوری در کار ترجمه رخ داده است جبران‏ گردد و اگرنه،این بنده بخطای خویش در فهم عبارات ایشان واقف آیم.

بهرحال بر این بنده و بعموم علاقمندان بزبان فارسی فریضه است که از زحمات‏ طاقت‏فرسای استاد خشاب و کوششی که در ترویج ادبیات فارسی می‏فرمایند سپاسگزار باشیم و توفیق معظم له را از خدا بخواهیم همچنانکه خواستاریم آقای نشأت نیز پیوسته بادای حقوقی‏ چنین نسبت بکشور و هم‏میهنان خود موفق گردند.اینک موارد نظر:

ص 9 سطر 2:و بقلعت کوهتیز میباشد(امیر محمد)گشاده با قوم خویش...

ترجمهء عربی:والاخ یقیم فی قلعة کوهتیز منعما.(ص 8 سطر 19).

ترجمه از نظر ما:والاخ یقیم فی قلعة کوهتیز مطلقا.یا(غیرمستقل).

ص 12 سطر 4:چنانکه شرح کردم...فرمود(مسعود در نامهء خود)تا بهرات

بدرگاه حاضر شوند(خشم تکینا باد)و ایشان بسیج رفتن کردند،چگونگی آن و بدرگاه‏ رسیدن بجای ماندم که نخست فریضه بود راندن تاریخ مدت ملک امیر محمد که در آن مدت‏ امیر مسعود چه کرد.

ترجمهء عربی:و استدهائه ایاهم الی العضرة من هراة و سیرهم الیها و کیفیة ذلک و وصولهم الی الحضرة و قد کان لزاما علی ذکر ماتم علی ید الامیر مسعود.

چنانکه می‏بینیم جملهء اساسی که(بجای ماندم)است ترجمه نشده و اخلال بزرگی بمطلب راه‏ یافته و باید چنین باشد:و ترکت ذکر کیفیة وصولهم الی الحضرة فانه کان لزاما علی...

ص 14 سطر آخر و ص 15 سطر 1:و هیچ کژی ننماید(پسر کاکو)که از آنچه‏ (مال)نهاده باشد چیزی ندهد.

ترجمهء عربی:و لا یماطل فی شئی بأن یتأخر فی تقدیم ما تقرر علیه(ص 14 سطر 14).

ترجمه از نظر ما:و لا یماطل فی شی‏ء اذانه لا یودی شیئا مما تقرر علیه.

ص 15 سطر 4:و قوم غزنین بادی در سر کنند که کار بما دراز گردد.

ترجمهء عربی:و قدیفتر(؟)القوم فی غزنه فیطول بنا الامر(ص 14 سطر 18).

کلمهء یفتر در این مورد بی‏معنی است مگر آنکه بگوئیم(یفتر)است.

ص 85 سطر 1:و خوارزم ثغر ترکانست و روی پستست...(فیاض)و روی بست است.(نفیسی).

ترجمهء عربی:و خوارزم ثغر الاتراک و قد ظل مصونا(؟)(ص 89 سطر 8).

چنانکه می‏بینیم ترجمه با هیچیک از دو احتمال سازگار نیست.

ص 91 سطر 3:و بداند(خوارزمشاه)که ما هرچه از چنین مهمات پیش گیریم اندر آن‏ با وی سخن خواهیم گفت چنانکه پدر،امیر ماضی رضی اللّه عنه گفتی که رأی او(خوارزمشاه)مبارک است.

ترجمهء عربی:و لیعلم ان فی آرائه کما قال والدنا من قبل،البرکة و الصواب.(ص‏ 93 سطر 2).

ترجمه از نظر ما:و لیعلم انا اذا عزمنا علی مهمة نتکلم معه فیها کما کان ابونا یتکلم معه.

ص 91 سطر 13:(از نامهء آلتون تاش)حدیث خانان ترکستان،از فرائض است با ایشان مکاتبت کردن بوقت آمدن ببلخ...

ترجمهء عربی:لا شک ان حدیث خانات ترکستان هو من الاهمیة بمکان و سنتفاوض معکم‏ بشأنه عند مجیئکم الی بلخ(ص 93 سطر 14).

ترجمه از نظر ما:حدیث خانات ترکستان،من الفرائض المکاتبة معهم حینما تصل موکب‏ الامیر الی بلخ...

ص 99 سطر 7:تا چون نگاه کرده آید:محمود و مسعود رحمة اللّه علیها دو آفتاب روشن‏ بودند پوشیدهء صبحی و شفقی(سبکتکین و اسماعیل).چون صبح و شفق در گذشته است روشنی آن‏ آفتابها پیدا آمده است.

ترجمهء عربی:اذا تأملنا وجدنا ان محمود و مسعود کانا شمسین منیرتین سطح نورهما بعد غسق اللیل و مضی الفجر.(ص 102 سطر 10).

آنچه باید باشد:ان محمود و مسعود کانا شمسین منیرتین تستر هما الصبح و الشفق فلما ذهبا ظهر نور هاتین الشمسین.